

تکامل و اخلاق فطری

حسن میانداری*

ایران، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۴

چکیده

نظریه تکامل دو ایده اصلی دارد: نیای مشترک و انتخاب طبیعی. صاحب‌نظرانی در رشته‌های مختلف علمی و فلسفی از نظریه تکامل به ویژه انتخاب طبیعی برای تبیین اخلاق انسان استفاده کرده‌اند. نظریات مذکور به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند: اخلاق سازش یا محصول فرعی است. برخی از نظریات اخلاق را تا حدی فطری هم می‌دانند. ما نظریه دو روان‌شناس هایت و بلوم را بررسی می‌کنیم. هایت شش نوع فضیلت اخلاقی را سازش می‌داند که ریشه در شش واحد اخلاقی دارند. بلوم در پنج زمینه به اخلاق فطری در کودکان قائل است. اشکال اصلی نویسنده این است که انتخاب طبیعی و معلول‌های آن نااخلاقی هستند و از آن‌ها هم در کسب فضایل اخلاقی و هم در کسب رذایل اخلاقی می‌توان استفاده کرد. همچنین از برخی امور روان‌شناختی دیگری هم که به لحاظ تکاملی فطری هستند ولی در این نظریات اخلاقی نیستند، می‌توان در کسب فضایل یا رذایل اخلاقی استفاده کرد. به این معنا اخلاق فطری معلول تکامل نداریم.

واژه‌های کلیدی: اخلاق، فطرت، انتخاب طبیعی، سازش، محصول فرعی.

* نویسنده مسئول، تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۶۵۳۴۹، پست الکترونیکی: miandari@irip.ac.ir

مقدمه

نظریه تکامل: نظریه تکامل دو جزء اصلی دارد: نیای (دودمان) مشترک (common ancestry (descent)) و انتخاب طبیعی (natural selection) (۱۹).

الیوت سوبر فیلسوف زیست‌شناسی نیای مشترک را چنین تعریف می‌کند:

CAi: مجموعه A متشکل از تعداد i اندامگان وجود دارد، و هیچ مجموعه دیگری با تعداد کمتر از i اندامگان وجود ندارد، چنانکه ۱ - هیچ اندامگانی در A نیای اندامگان دیگری در A نیست، ۲- هر اندامگان موجود و هر سنگواره موجود (S_1, S_2, \dots, S_n) حداقل یک نیا در A دارد، و ۳- هر اندامگان در A نیای حداقل یک S_k است (۲۷).

معمولاً زیست‌شناسان i را یک می‌دانند (۳۰). ایده نیای مشترک می‌گوید هر دو اندامگان (ارگانیسم)، چه از یک

در دهه‌های اخیر نظریات گوناگونی برای تبیین اخلاق انسان بر اساس نظریه‌ی تکامل در رشته‌های مختلف علوم زیستی و انسانی مانند نخست‌شناسی (primatology) (۷) و جانورشناسی (zoology) (۱۶) و در رشته‌های مختلف فلسفی مانند فلسفه زیست‌شناسی (۱۸) و فلسفه اخلاق (۱۷) ارائه شده‌اند. از این میان برخی نظریه‌پردازان قائل به فطری بودن اخلاق بوده‌اند (برای نمونه در (۱۵)). برخی هم با فطری بودن اخلاق مخالفت کرده‌اند (۲۳). ما در این مقاله ابتدا خیلی کوتاه نظریه تکامل را توضیح می‌دهیم. سپس با توجه به این‌که نظریات فطری بودن تکاملی اخلاق در جامعه علمی ما زیاد مطرح نشده‌اند، دو نظریه مهم موافق را گزارش و نقد می‌کنیم.

گونه یا از دو یا چند گونه، چه از گونه‌های نزدیک به هم یا دور، نیایی مشترک دارند (۱).

ریچارد لوینتن هم انتخاب طبیعی را با سه اصل تعریف می‌کند که تک تک لازم‌اند و با هم کافی: ۱. افراد یک گونه از نظر ریخت‌شناسی (morphology)، فیزیولوژی و رفتاری تفاوت دارند (اصل تنوع). ۲. تنوع تا حدی ارثی است چنانکه افراد بیشتر شبیه منسوبان‌شان هستند تا بیگانگان، به ویژه زاده‌ها شبیه والدین‌شان هستند (اصل وراثت) ۳. تعداد زادگان افراد متفاوت (چه در نسل بی‌واسطه چه باواسطه)، متفاوت است (اصل تناسب (شایستگی، برازش) (fitness) متفاوت) (۲۰).

در تعریف لوینتن افراد گونه سطح انتخاب‌اند (level of selection) به این نظر انتخاب فرد (individual selection) گفته می‌شود. اما موجودات زیستی پایین‌تر از فرد به ویژه ژن، و بالاتر از آن به ویژه گروه هم امکان نظری ارضاء آن سه اصل (تفاوت، توارث و تناسب) را دارند و لذا می‌توانند سطح انتخاب باشند (۲۲). حتی ادعا شده است که اموری غیر زیستی به ویژه فرهنگ چنین امکانی را دارند (۵).

سازش (سازگاری) (adaptation) صفت معلول انتخاب طبیعی در جانداران است. سوپر آن را چنین تعریف می‌کند: خصوصیت c سازشی برای انجام کار t در جمعیت است اگر و تنها اگر اعضای جمعیت اکنون c را داشته باشند به این علت که در اجدادشان انتخابی مستقیم برای داشتن c وجود داشت و c به علت انجام کار t مزیت تناسبی داشت (۲۶).

بر این اساس سازش ادعایی درباره گذشته صفت است. صفت اکنون برای افرادی در جمعیت سازش است به این دلیل که در اجداد آن‌ها کاری انجام می‌داد که تناسبان را نسبت به افراد دیگر جمعیت می‌افزود. بنابراین مورد *انتخاب طبیعی مستقیم* (selection for) قرار گرفت. انتخاب مستقیم در برابر *انتخاب غیر مستقیم* (selection of) تفکیکی

است که سوپر در (۲۶) طرح کرد. انتخاب غیر مستقیم به معلول‌های فرایند انتخاب و انتخاب مستقیم به علل آن مربوط است (p. 100). در سازش چون صفت علت افزایش تناسب فرد است انتخاب می‌شود. اما خود فرد غیر مستقیم انتخاب می‌شود یعنی معلول انتخاب طبیعی است. بنا بر تعریف اگر صفتی سازش باشد نتیجه نمی‌شود که اکنون هم تناسب اندامگان را می‌افزاید، یعنی ممکن است سازش‌آور (سازشی) (adaptive) نباشد.

در تبیین‌های تکاملی اخلاق بیشتر از انتخاب طبیعی استفاده می‌شود تا نیای مشترک. و تفکیک اصلی بین نظریات سازش‌گرا (adaptationist) و محصول فرعی (byproduct) است که اخلاق را به ترتیب با انتخاب مستقیم و انتخاب غیر مستقیم تبیین می‌کنند (۲۴). در تبیین‌های سازش‌گرا، چند سازوکار از جمله انتخاب خویشاوند (خویشاوندی) (kin selection) (۱۴)، جبران (reciprocation) (۲۹)، و انتخاب گروه (گروهی) (group selection) (۲۸) محوریت دارد.

انتخاب خویشاوند می‌گوید اگر سود تکاملی رفتار فردی به نفع خویشاوند b، بیشتر از ضرر تکاملی آن رفتار برای خود فرد c، ضرب در ضریب خویشاوندی (coefficient of rb relationship) (به تسامح درصد ژن‌های مشترک) باشد، > رفتار انتخاب مستقیم می‌شود. جبران می‌گوید اگر رفتار فردی به ضرر تکاملی او و به نفع فردی دیگر باشد، اگر فرد دیگر ضرر را جبران کند، رفتار انتخاب مستقیم می‌شود. *انتخاب گروه* می‌گوید اگر رفتار فردی به ضرر تکاملی او باشد اما به نفع تکاملی گروه در برابر گروهی دیگر باشد، رفتار انتخاب مستقیم می‌شود.

تکامل فضیلت: جاناناتان هایت (و همکاران مانند کریگ جوزف (Craig Joseph) و جسی گرم (Jesse Graham)) (برای نمونه در (۱۱))، ولی برای اختصار و محوریت هایت، نام آن‌ها را نمی‌آورم. روان‌شناس اجتماعی آمریکایی می‌گوید که چند فضیلت اخلاقی در تمام فرهنگ‌های گذشته و حال مشترک است و تبیین تکاملی او این است که این فضائل ریشه در

است. قبل از پستانداران خزندگان تعداد زیادی زاده تولید می‌کردند و زادگان نیازی به مراقبت نداشتند. اما زادگان پستانداران کم شده و نیاز به مراقبت پیدا کردند. این در انسان تشدید شد چون مغز و سر انسان نسبتاً بزرگ شد و قبل از رشد کافی مغز، زایمان لازم بود. در نتیجه کودک انسان بیشتر به مراقبت نیاز داشت. بنابراین واحد مراقبت/آسیب در مادران و پدران سازش بود. اما امروزه سوای کودک خود فرد، تصاویر کودکان بیگانه و بسیاری امور دیگر هم می‌توانند آن واحد را تحریک کنند.

دومین فضیلت عدالت است که ریشه در واحد انصاف/تقلب (Fairness/Cheating) و جبران دارد. این واحد برخلاف واحد قبلی که موضوع آن ارتباط با خویشاوندان است، دربارهٔ ارتباط با بیگانگان ژنتیکی است. با این واحد افراد می‌توانند کارهای جمعی انجام بدهند به نحوی که فایدهٔ آن برای تک‌تک افراد بیشتر از فایدهٔ کار فردی باشد. و در عین حال مانع تقلب یعنی سود بردن از کار جمعی بدون پرداخت هزینه برای آن می‌شود. شکار حیوانات بزرگ مثالی از چنین کار جمعی است. امروزه امور دیگری از جمله نسبت مالیات و درآمد می‌توانند این واحد را تحریک کنند.

سومین فضیلت وفاداری است که ریشه در واحد وفاداری/خیانت (Loyalty/Betrayal) و انتخاب گروه دارد. برخلاف واحد قبلی که دربارهٔ ارتباط افراد با هم بود، این واحد دربارهٔ گروه‌هاست. برای آنکه بتوان کار گروهی کرد، باید نسبت به درون گروهی‌ها وفادار بود و نسبت به آنانکه خیانت می‌کنند، واکنش نشان داد. جنگ مثالی برای کار گروهی است. امروزه مسابقات تیم‌های ورزشی از همین واحد بهره می‌برد.

چهارمین فضیلت تسلیم است که ریشه در واحد سلطه/براندازی (Authority/Subversion) دارد. در گونه‌های بسیاری که زندگی گروهی دارند، مراتب (hierarchy) وجود دارد. برای مثال در شامپانزه‌ها نر آلفا (alpha male) سلطه

واحدها (پیمان‌ها)ی (module) اخلاقی دارند که برای اجداد ما سازش بودند. و این واحدها به ما هم به ارث رسیده‌اند. به عبارت دیگر فطری ما هستند. ولی محرک‌هایی که الآن این واحدها را در ما به کار می‌اندازند تحت تأثیر فرهنگ قرار دارند و لذا با محرک‌هایی که آن واحدها را در اجداد ما به کار می‌انداختند یکی نیستند. حتی ممکن است واحدی در فرهنگی اصلاً تأثیر نکند. یعنی اخلاق فطری ما تحت تأثیر فرهنگ بسیار قابل تغییر است (۱۲). او نظریه-اش را نظریهٔ مبانی اخلاقی (moral foundation theory) نامیده است.

واحد اخلاقی نوعی واحد شناختی (cognitive) است. واحدهای شناختی الگوهایی را در محیط (مانند مار) تشخیص می‌دهند و بعد رفتار را چنان تغییر می‌دهند (مانند دوری از مار) که معمولاً سازش آورند. واحد اخلاقی الگوهایی (مانند بی‌احترامی) را تشخیص می‌دهد و شهودهایی (مانند بد بودن آن) و گاهی هیجاناتی (مانند عصبانیت) را ایجاد می‌کند. واحد خودکار و بیشتر ناآگاهانه است. در برابر، پردازش کنترل شدهٔ اطلاعات (مانند استدلال) آگاهانه صورت می‌گیرد. واحد سریع عمل می‌کند ولی کنترل شده کند است. واحد انرژی کمی مصرف می‌کند ولی کنترل شده انرژی زیادی می‌برد. در هر لحظه واحدهای بسیاری می‌توانند به صورت موازی عمل کنند، ولی کنترل شده در هر لحظه دربارهٔ یک موضوع است. واحد قدیمی است و در جانوران دیگر هم موجود است ولی کنترل شده جدید و فقط در انسان است. و شهودهای ناشی از واحدها را به سختی بتوان با کنترل شده‌ها عوض کرد (۹ و ۱۰).

هایت حداقل به شش واحد اخلاقی قائل است و چند فضیلت اخلاقی را با هریک تبیین می‌کند. ما یک فضیلت را از هر واحد بیان می‌کنیم. اولین فضیلت مهربانی است که ریشه در واحد مراقبت/آسیب (Care/Harm) و انتخاب خویشاوند دارد. این واحد ابتدا در پستانداران ایجاد شده

اما در همگان نباشد. او با تشبیهی که از گری مارکوس (G. Marcus. 2004. *The Birth of the Mind*. Basic Books. P. 34 and p. 40.) عصب‌شناس می‌گیرد، فطرت را به ویرایش اول کتاب ذهن انسان قبل از تجربه تشبیه می‌کند. اولین نسخه را ژن-ها در دوران رشد جنینی می‌نویسند. به هنگام تولد هیچ فصلی کامل نیست. و برخی خطوط کلی است که باید در دوران کودکی پر شود. ولی هیچ فصلی سفید نیست که در آن جامعه بتواند هر چیزی بنویسد. در عین حال انعطاف-پذیر و قابل تغییر است نه ثابت و غیر قابل تغییر (Ibid., pp. 152-153 (هایت در (۱۳)) پنج نظریه فطری بودن اخلاق را توضیح می‌دهد و استدلال می‌کند که نظریه خودش محاسن آن‌ها را دارد. ما مجال توضیح آن نظریات و ارتباطشان با نظریه هایت را نداریم).

برخی آراء هایت تحسین برانگیز است. در اینجا فقط به چند مورد اشاره می‌کنم. سؤال اول تحقیق او فوق‌العاده است: چرا برخی فضایل اخلاقی در طول تاریخ و در فرهنگ‌های مختلف مشترک است. نحوه محوریت دادن او به نظریه تکامل برای پاسخ به این سؤال هم عالی است. او تسلیم و پاکی را فضایی اخلاقی می‌داند و آن‌ها را با ترکیب تکامل زیستی و فرهنگی تبیین می‌کند. هر دوی این آراء عالی است. ساختار واحدی ذهن و ارتباط آن با فضیلت‌گرایی، همان مقدار هم که در آراء او آمده عالی است.

برخی آراء او از دیدگاه فلسفی به ویژه فلسفه زیست-شناسی و فلسفه اخلاق قابل نقد است. من به یک مورد که ترکیبی از دو فلسفه است اشاره می‌کنم (درباره تعریف فطرت هم می‌توان بحث کرد (۸) ولی مجال آن نیست). انتخاب طبیعی نااخلاقی (nonmoral) (نه ضد اخلاقی (immoral)) است و به این معنا هم خودش و هم سازش‌های معلول آن طبیعی است. یک معنای طبیعی (نااخلاقی) این است که اگر چنین اموری نقشی علی در کسب فضایل یا رذایل اخلاقی داشته باشند، در هر دو دارند، ولو بیشتر برای یکی مساعد باشند (این نقد با مغالطه طبیعی‌گرایی (naturalistic fallacy) مور (۲۱) ارتباط دارد ولی مجال طرح مغالطه و این ارتباط را ندارم). واحدهایی که هایت می-

دارد و افراد دیگر تسلیم او هستند در غیر این صورت به درگیری می‌انجامد. نر آلفا علاوه بر فایده تکاملی فردی که می‌برد، کارکردهای مفید اجتماعی هم مانند کنترل کردن دارد. او برخی منازعه‌ها را برطرف می‌کند و بسیاری از خشونت‌ها را فرو می‌نشاند. یکی از علل تمدن‌های انسانی و فراگیر شدن آن نقش سلطه در نظم اخلاقی است. نقش اخلاقی واحد از بالا به پایین هم این است که روابط در مراتب را به رابطه والد-کودک نزدیک کند و از رابطه دیکتاتور-زیردست دور کند.

پنجمین فضیلت پاکی است که ریشه در واحد تقدس/پستی (Sanctity/Degradation) دارد. این واحد از طریق هیجان حال به هم خوردن (disgust) عمل می‌کند. این هیجان ابتدا برای جلوگیری از مصرف غذای مضر، بعد به جلوگیری از ارتباط با افراد بیمار که بیماری مسری مانند عفونت دارند گسترده، سپس شامل هرگونه امر مقدس شد. به نحوی که امور نامقدس ناپاک و پست شدند. و امور مقدس عامل گردهم‌آیی افراد و بزرگ شدن جوامع بشری شدند (۱۰).

فضیلت ششم آزادی است که ریشه در واحد آزادی/ظلم (Liberty/Oppression) دارد. اذهان ما ابتدا برای مراتب، سازمان یافته بود، نه برای برابری. اما از حدود پانصد هزار سال پیش، جوامع شکارچی-گردآورنده (hunter-gatherer) انسانی برابرگرا (egalitarian) شدند، یعنی رئیس نداشتند و امکانات به ویژه گوشت را برابر تقسیم می‌کردند (C. Boehm. 1999. *Hierarchy in the Forest: The Evolution of Egalitarian Behavior*. Harvard University Press. این شرایط فرهنگی زمینه‌ی مساعدی بود برای اینکه کسانی قدرت بیابند و از آن به نفع خودشان استفاده کنند. واحد آزادی/ظلم سازش برای جلوگیری از چنین کسانی بود و اکنون هر چه مانع آزادی مشروع افراد شود مانند زورگویی رئیس، این واحد را فعال می‌کند (Ibid., pp. 197-202).

هایت واحدها را فطری می‌داند. منظور او از فطری این نیست که باید از اول در همه باشد، با تجربه تغییر نکند، و در تمام فرهنگ‌ها باشد. بلکه می‌شود چیزی فطری باشد

که زندگی را به شکل ماکیاولی بازی کنند (R. Byrne and A. Whiten. (Eds.). 1988. *Machiavellian intelligence*. Oxford University Press). و از شواهد تجربی‌ای که می‌آورد نتیجه می‌گیرد که بیشتر مردم حتی وقتی کار نادرستی می‌کنند فکر می‌کنند که آدم‌های خوبی‌اند و این‌که دلایل خوبی، انگیزهٔ افعال آن‌هاست. یعنی حتی برای خودشان ظاهرسازی می‌کنند (۹).

هایت دربارهٔ خودبزرگ‌بینی می‌گوید برای برنده شدن در بازی زندگی به شیوهٔ ماکیاولی، شما باید بهترین خود ممکن‌تان را به دیگران جلوه دهید. شما باید فضیلت‌مند جلوه کنید، چه باشید یا نه. ما باید خودمان را با دیگران و افعال‌مان را با افعال آن‌ها مقایسه کنیم، و باید به نحوی کفهٔ این مقایسه‌ها را به نفع خودمان بگردانیم. یافتهٔ ثابت تحقیقات روان‌شناختی این است که ما در ادراک دیگران تقریباً دقیق هستیم. اما خودمان را بهتر از دیگران می‌دانیم (S. J. Heine and D. R. Lehman. 1991. "Culture, Self-Discrepancies, and Self-Satisfaction." *Personality and Social Psychology Bulletin*, 25 (8), 915-925; (Ibid., pp. 66-69).

هایت دربارهٔ تفاخر می‌گوید انتخاب طبیعی ما را چنان ساخته که در بازی زندگی برنده شود و قسمتی از استراتژی آن، دیگران را تحت تأثیر قرار دادن، تمجید آن‌ها را جلب کردن، و در مقام نسبی بالاتر رفتن است. ما بیشتر به حیثیت (prestige) اهمیت می‌دهیم تا خوشبختی (P. C. Whybrow. 2005. *American mania: When more is not enough*. Norton). و هم‌اشار به دیگران نگاه می‌کنیم که ببینیم چه چیز حیثیت می‌آورد.

او برای دفاع از این نظر ابتدا به آراء رابرت فرنک اقتصاددان (R. H. Frank. 1999. *Luxury fever: Why money fails to satisfy in an era of excess*. Free Press). ارجاع می‌دهد. فرنک می‌خواهد نوعی نامعقولیت را بفهمد: افراد به جدّ اهدافی را دنبال می‌کنند که خلاف خوشبختی خود آن‌هاست. او با این سؤال آغاز می‌کند که چرا هر چه ثروت ملل افزایش می‌یابد، شهروندان خوشبخت‌تر نمی‌شوند. او این احتمال را در نظر می‌گیرد که وقتی نیازهای اساسی برطرف می-

گوید هم چنین است. آن‌ها نقش علی در کسب رذایل هم دارند (او نمی‌گوید که واحدها در فرهنگ‌های مختلف ممکن است به کسب رذایل کمک کنند بلکه می‌گوید شکل فضایل با هم تفاوت می‌کنند).

برای مثال واحد مراقبت/آسیب می‌تواند در نوزادکشی نقش داشته باشد. مارتین دیلی و مارگو ویلسون، زوج روان‌شناس، در بازبینی ۳۵ مردم‌نگاری (ethnography)، ۱۱۲ شرایط نوزادکشی را از هم تفکیک کرده‌اند. به غیر از ۴ مورد، بقیه به نفع تکاملی کشنده است (۶). بیشتر (یا همهٔ) موارد نوزادکشی معلول همین واحدی است که هایت می‌گوید و بیشتر (یا همهٔ) این‌ها به رشد رذایل اخلاقی کمک می‌کنند.

به همین ترتیب واحد انصاف/تقلب در کارهای خلاف از جمله قاچاق مواد مخدر و انصاف بین دست‌اندرکاران می‌تواند کار کند. واحد وفاداری/خیانت و سلطه/براندازی در گروه‌هایی مانند فاشیسم می‌تواند کار کند (هایت در (۱۰) نزدیک به این نکته را می‌گوید). واحد تقدس/پستی در ناپاک شمردن بیرون‌گروهی‌ها و کشتن آن‌ها می‌تواند کار کند. و واحد آزادی/ظلم در تن ندادن به دستورات اخلاقی والدین، معلمان و ... می‌تواند کار کند.

و چون انتخاب طبیعی نااخلاقی است می‌توان انتظار داشت که واحدهایی (به معنایی که هایت به کار می‌برد) هم برای رذایل اخلاقی باشند، و با رذایل همه‌فرهنگی ارتباط علی داشته باشند و تا حدی آن‌ها را تبیین کنند. و اتفاقاً چنین است. و جالب اینکه خود هایت چند نمونه آورده است. در اینجا به ظاهرسازی، خودبزرگ‌بینی و تفاخر اشاره می‌کنم.

هایت دربارهٔ ظاهرسازی از قول ماکیاولی نقل می‌کند که «اکثریت قاطع نوع انسان با ظواهر قانع است، گویی که واقعی است، و اغلب بیشتر تحت تأثیر آن‌گونه که چیزها به نظر می‌آیند است تا چیزها چنانکه هستند.» (N. Machiavelli. (1517). *The prince and the discourses*. (L. Ricci and C. E. Detmold, Trans.). Modern Library. *The Discourses*, 1.25).

برخی صاحب‌نظران نقل می‌کند که انسان‌ها تکامل یافته‌اند

مرخصی دارند. اکثریت قاطع افراد شغل دوم را انتخاب می‌کنند (Sara J. Solnick and David Hemenway. 1998. "Is more always better?: A survey on positional concerns." *Journal of Economic Behavior & Organization*, 37, 373-383. تفاوت در این است که اولی به چشم می‌آید ولی دومی نه (Ibid., pp. 98-101).

البته این‌ها چون سازش و معلول انتخاب طبیعی‌اند، نااخلاقی هستند و می‌توان در کسب فضائل اخلاقی هم از آن‌ها استفاده کرد. برای مثال از ظاهرسازی برای پوشاندن فضائل خود و کسب فضیلت تواضع استفاده کرد. از خودبزرگ‌بینی برای انجام کارهای سخت و کسب فضیلت شجاعت استفاده کرد. و از تفاخر برای کسب علم بیشتر و فضیلت حکمت استفاده کرد.

اخلاق فطری کودکان: پال بلوم روان‌شناس کانادایی آمریکایی بر اساس تحقیقاتی که بر روی کودکان انجام داد، استدلال می‌کند که انسان‌ها در ۵ زمینه اخلاقی فطریاتی دارند: ۱. حس اخلاقی (moral sense): استعداد تشخیص افعال خوب و بد، ۲. همدلی (empathy) و مهربانی (compassion): رنج بردن از درد اطرافیان و آرزوی از بین رفتن درد آنها، ۳. حس ابتدایی انصاف (fairness): گرایش به ترجیح تقسیم برابر امکانات، ۴. حس ابتدایی عدالت (justice): میل به پاداش گرفتن افعال خوب و مجازات افعال بد، و ۵. بی‌تفاوتی و حتی دشمنی با بیگانگان (۳).

او فطری را به معنای نیاموخته و آموختن را کسب اطلاعات از محیط می‌داند. بنابراین شاهدهی به نفع فطری بودن این است که قبل از یاد دادن، این امور در نوزادان و کودکان خردسال هستند و در تمام فرهنگ‌ها مشترک‌اند. و دلیلی نظری هم دارند اینکه محصول تکامل زیستی‌اند (۲).

ابتدا نمونه‌ای از تحقیقات او را درباره حس اخلاقی گزارش می‌کنم. او و همکاران با انیمیشن اشکال هندسی مانند مربع و مثلث، به کودکان نشان می‌دادند که شکلی از تپه‌ای بالا می‌رود. در یک حالت شکلی دیگر از پایین او را

شوند، دیگر پول نمی‌تواند خوشبختی اضافی بخرد. اما پس از بازیابی دقیق شواهد، نتیجه می‌گیرد که آن‌ها که فکر می‌کنند پول نمی‌تواند خوشبختی بخرد، صرفاً نمی‌دانند که از کجا خرید کنند. فرنک می‌خواهد بداند که چرا مردم چنین پول خود را صرف تجملات و دیگر دارایی‌هایی می‌کنند که کاملاً به آن‌ها عادت می‌کنند، به جای آنکه صرف اموری کنند که خوشبختی پایدار به دنبال دارد. برای مثال مردم اگر زمان بیشتری را با خانواده و دوستان سپری کنند، خوش‌تر و سالم‌تر خواهند بود، در صورتی که در آمریکا قضیه برعکس است.

تبیین فرنک این است که مصرفی که به چشم می‌آید با آنکه به چشم نمی‌آید، از قواعد روان‌شناختی متفاوتی پیروی می‌کنند. مصرفی که به چشم می‌آید، به چیزهایی اشاره دارد که برای دیگران قابل مشاهده است و به عنوان علائم موفقیت نسبی فرد به شمار می‌آیند. این دارایی‌ها موضوع نوعی مسابقه تسلیحاتی قرار می‌گیرند، نه آن‌چنان به دلیل ویژگی‌های عینی‌شان، بلکه به دلیل آن‌چه در مورد صاحب‌شان می‌گویند. از سوی دیگر مصرفی که به چشم نمی‌آید به دارایی‌ها و افعالی اشاره دارد که خودشان ارزشمندند، معمولاً به صورت خصوصی‌تر مصرف می‌شوند و برای رسیدن به مقام خریده نمی‌شوند، مانند تعطیلات بیشتر. و لذا این‌ها مورد رقابت تسلیحاتی قرار نمی‌گیرند.

هایت به برخی تحقیقات روان‌شناختی هم استناد می‌کند. در تحقیقی از آزمودنی‌ها خواسته می‌شود که بین دو شغل انتخاب کنند. در یکی فرد سالانه ۹۰۰۰۰ دلار درآمد دارد و همکاران او به طور میانگین ۷۰۰۰۰ دلار، و در دیگری فرد ۱۰۰۰۰۰ دلار درآمد دارد و همکاران او به طور میانگین ۱۵۰۰۰۰ دلار. بسیاری شغل اول را انتخاب می‌کنند. یا در یکی فرد دو هفته در سال مرخصی دارد و همکاران او به طور میانگین یک هفته، و در دیگری فرد چهار هفته مرخصی دارد و همکاران او به طور میانگین شش هفته

تکامل حساسیت خاص به «آدم بدها» را تبیین می‌کند (R. Axelrod, 1984. *The evolution of cooperation*. Basic Books). سوم اینکه شواهدی وجود دارد که کودکان با همان هیجانات بزرگسالان در موارد اخلاقی واکنش نشان می‌دهند مانند ناخوشایندی و حتی عصبانیت. و چهارم اینکه با نظریه فطری بودن آسیب/مراقبت اخلاق از نظر هایت خوب وفق می‌دهد (۲).

او مهربانی را داشتن دغدغه نسبت به دیگران و همدلی را قرار دادن خود به جای دیگران تعریف می‌کند (۳). نوزاد چند روزه با شنیدن گریه دیگری گریه می‌کند (A. Sagi and M. Hoffman, 1976. "Empathic Distress in the Newborn." *Developmental Psychology*, 12, 175-176). بچه‌ها به کسانی که ظاهراً درد دارند تسکین می‌دهند (C. Zahn-Waxler, M. Radke-Yarrow, E. Wagner, and M. Chapman, 1992. "Development of Concern for Others." *Developmental Psychology*, 28, 126-136). بچه‌ها خود به خود کمک می‌کنند (F. Warneken and M. Tomasello, 2007. "Helping and Cooperation at 14 Months of Age." *Infancy*, 11, 271-294). شراکت نشانه‌ای دیگر از مهربانی است، البته با نزدیکان نه با بیگانگان (D. F. Hay, 1979. "Cooperative Interactions and Sharing Between Very Young Children and Their Parents." *Developmental Psychology*, 6, 647-658). کودکان پیش از چهار سالگی، مهربانی خود به خودی نسبت به بالغان بیگانه نشان نمی‌دهند (Ibid., pp. 47-54).

او درباره تبیین تکاملی همدلی و مهربانی در کتاب (۳) تنها یک نکته به صراحت می‌گوید اینکه همدلی سازشی است برای انگیختن ما تا نسبت به دیگران دغدغه داشته باشیم، به آن‌ها مهربانی کنیم و برایشان از خودگذشتگی (altruism) کنیم (p. 43). اما در کتاب (۴) (که به تفصیل درباره همدلی و مهربانی و نسبت آن‌ها با اخلاق بحث می‌کند و با محوریت همدلی در اخلاق مخالفت می‌کند و به نفع محوریت مهربانی عاقلانه استدلال می‌کند). نکات دیگری هم می‌گوید. اول اینکه موجودات اجتماعی برای زندگی لازم دارند که از درون دیگران مانند افکار، خواسته‌ها و احساسات آن‌ها خبردار شوند. یک راه که تکامل زیرکانه در ما نهاده این است که با همدلی از درون خودمان می-

کمک می‌کند. و در حالت دیگر شکلی دیگر از بالا نمی‌گذارد شکل بالا برود (ایجاد مزاحمت می‌کند). گاهی اشکال هندسی چشم داشتند و گاهی نداشتند. بعد فیلمی به کودک نشان می‌دهند که شکل بالا رونده به یکی از اشکال دیگر نزدیک می‌شود. کودکان نه و دوازده ماهه وقتی شکل به هل دهنده نزدیک می‌شد تا مانع شوند، بیشتر نگاه می‌کردند. وقتی اشکال چشم نداشتند، نه ماهه‌ها به یکسان نگاه می‌کردند و دوازده ماهه‌ها گاهی به این و گاهی به آن بیشتر نگاه می‌کردند.

همین تحقیق به جای انیمیشن با عروسک اشکال هندسی انجام شد. و بعد همان عروسک‌ها را پیش کودکان بردند. کودکان شش و ده ماهه خیلی بیشتر (تقریباً همه) هل دهنده را ترجیح دادند. بعد شخصیت بی‌طرفی اضافه شد. بچه‌ها هل دهنده را بر این و این را بر مانع ترجیح دادند.

سپس این تحقیقات در سه ماهه‌ها صورت گرفت. وقتی دو شخصیت همزمان به بچه نشان داده می‌شدند او آشکارا به هل دهنده نگاه می‌کرد. در مطالعه دوم که شخصیت بی‌طرف وارد شد آن‌ها بیشتر به شخصیت بی‌طرف نگاه کردند تا مانع‌شونده، اما هل دهنده را بر بی‌طرف ترجیح ندادند.

تفسیر بلوم از این تحقیقات (و سایر تحقیقات مشابه) این است که کودک از حدود سه ماهگی و به تدریج هل دادن را کار خوبی حس می‌کند و مانع شدن را کار بد. یعنی آن‌ها را اخلاقی می‌بیند. و اینکه چنین کارهایی خوب یا بدند، به کودکان آموخته نشده است. یعنی حس اخلاقی فطری است (۳).

بلوم چهار دلیل به نفع این می‌آورد که حس مذکور اخلاقی است نه مثلاً ترجیح خودخواهانه کسانی که همکاری می‌کنند بر کسانی که همکاری نمی‌کنند یا بلکه مزاحمت ایجاد می‌کنند. اول اینکه کودک درگیر نیست و شخص ثالث است و طرف مقابل انسان نیست. لذا ناشی از مصلحت شخصی یا تجربه شخصی نیست. دوم اینکه

بلوم دربارهٔ تبیین تکاملی گرایش به انصاف ابتدا یک نظریه را رد می‌کند. این نظریه چنانکه دی وال می‌گوید بر آن است که ما فطرتاً برابرگرا هستیم (Frans De Waal. 2009. *The Age of Empathy: Nature's Lessons for a Kinder Society*. Random House). و انسان‌شناسان هم نشان داده‌اند که جوامع کوچک شکارچی-گردآورندهٔ انسانی برابرگرا بوده‌اند. اما بلموم می‌گوید که تبیین برابرگرایی آن جوامع، برابرگرایی فطری آدمیان نیست. برابرگرایی در شکارچی-گردآورندگان به این علت است که همگان می‌کوشند هیچ-کس زیادی قدرت نیابد. افراد زیردست دست به یکی می‌کنند تا نگذارند آلفاها قدرت یابند. به قول بوم «برابرگرایی در اصل نوع غریبی از مراتب سیاسی است: ضعیف‌ها نیروهایشان را جمع می‌کنند تا به صورتی فعال بر قوی‌ها غلبه کنند. (C. Boehm. 1999. *Hierarchy in the Forest: The Evolution of Egalitarian Behavior*. Harvard University Press. P. 3.) و در مورد انصاف در کودکان می‌گوید وقتی پای خود آن‌ها در میان است برابرگرا نیستند بلکه خودخواه هستند (Ibid., pp. 64-67).

در تحقیقاتی بین کودکان سه تا هشت ساله، فرد بچه‌های مقابل را نمی‌شناخت اما به او گفته می‌شد که از یک مهدکودک، پیش‌دستانی یا دبستان هستند. در یک حالت به کودک دو آبنبات داده شد و او می‌توانست یکی را برای خودش نگه دارد و دیگری را به فرد مقابل بدهد یا هر دو را نگه دارد. در این شرایط، حدود نیمی از هفت و هشت ساله‌ها یک آبنبات را دادند. اما تنها ۲۰٪ پنج و شش ساله‌ها یک آبنبات دادند و تنها ۱۰٪ سه و چهار ساله‌ها یک آبنبات دادند. در حالت دیگر بچه یک آبنبات بدون قید و شرط می‌گیرد. انتخاب در مورد این است که آیا به دیگری هم آبنبات بدهد یا نه. ۸۰٪ هفت و هشت ساله‌ها آبنبات را دادند. اما فقط نیمی از بچه‌های کوچک‌تر دادند (E. Fehr, H. Rockenbach. 2008. "Egalitarianism in Young. Bernhard, and B. (Ibid., pp. 78-79) (*Children.* *Nature*, 454, 1079-1083).

بچه‌ها می‌توانند بدخواه بچه‌های دیگر هم باشند. در تحقیقی بچه‌های چهار تا هشت ساله که قبلاً یکدیگر را

توانیم چنین کنیم (Alvin I. Goldman. 2006. *Simulating Minds: The Philosophy, Psychology, and Neuroscience of Mindreading*. Oxford University Press. (p. 65). نکتهٔ دوم این است که همدلی در اثر تکامل بیشتر برای خانواده، دوستان و هم-گروهی‌هاست تا بیگانگان (p. 94). و اصلاً بسیاری از صاحب‌نظران استدلال کرده‌اند که همدلی ابتدا برای والدین و به ویژه مادر تکامل یافته است (Daniel Batson. 2011. (*Altruism in Humans*. Oxford University Press. (154). و نکتهٔ سوم این‌که تکامل با مهربانی ما را واقعاً نسبت به خانواده و ... از خود گذشته کرده است (170).

بلوم دربارهٔ انصاف می‌گوید که کودکان سوگیری برابری (equality bias) دارند. در تحقیقی از بچه‌های سه ساله خواسته شد به عروسکی کمک کنند تا خوراکی‌هایی مثل شکلات و آبنبات را بین دو نفر تقسیم کند. ارتباط این دو نفر با عروسک متفاوت بود: گاهی یکی خواهر یا برادر و یکی دوست عروسک بود، گاهی یکی خواهر یا برادر و دیگری غریبه بود، یا یکی غریبه و دیگری دوست عروسک بود. آن‌ها دریافتند که سه ساله‌ها تقریباً همیشه می‌خواستند که عروسک به هر دو نفر، مستقل از این‌که چه ارتباطی با عروسک دارند، تعداد برابر بدهد (K. R. Olson and E. S. Spelke. 2008. "Foundations of Cooperation in Preschool Children." *Cognition*, 108, 222-231).

در تحقیقی دیگر به کودکان بین سنین شش و هشت سالگی داستانی دربارهٔ مارک و دن گفتند که اتاق‌شان را مرتب کرده بودند و قرار بود به آن‌ها پاک‌کن جایزه داده شود. ۵ پاک‌کن بود. محقق می‌پرسید پنجمی را به دن بدهد یا بیندازد بیرون؟ بچه‌ها تقریباً همیشه می‌خواستند بیرون انداخته شود. وقتی محققان تأکید می‌کردند که نه مارک و نه دن نخواهند فهمید که پاک‌کنی اضافی داده شده است، لذا امکان حسادت یا خود را گرفتن وجود نداشت، باز همان نتیجه به دست آمد (A. Shaw and K. R. Olson. 2012. "Children Discard a Resource to Avoid Inequity." *Journal of Experimental Psychology: General*, 141, 382-395. (Ibid., pp. 61-62).

بلوم با فرض تبیین برابری شکارچی-گردآورندگان، و چنین خودخواهی کودکان و حتی بدخواهی نسبت به دیگران، تبیین خودخواهانه‌ای برای انصاف می‌دهد. او می‌گوید سه کودک را با یک کیک فرض کنید. یک راه برای تقسیم برابر کیک این است که کودکان برابرگرا باشند و آن را مساوی تقسیم کنند. راه دیگر این است که هر کودک مواظب باشد سهم کمتری از دیگری نگیرد. او با توجه به شواهد فرضیه دوم را ترجیح می‌دهد (Ibid., p. 68).

بلوم درباره عدالت در کودکان به تحقیقی از خودش و همکاران استناد می‌کند. در این تحقیق باز عروسکی به عروسک دیگر کمک می‌کند و عروسکی مزاحمت ایجاد می‌کند. در یک حالت عروسک می‌کوشد در جعبه‌ای را باز کند. عروسکی به او کمک می‌کند که در را بالا ببرد و عروسکی در را محکم می‌بندد. و در حالت دوم عروسک توپی را به سوی عروسکی قل می‌دهد و او آن را بلافاصله پس می‌دهد. بعد عروسک اول توپ را به سوی عروسکی دیگر قل می‌دهد اما این بار عروسک توپ را برمی‌دارد و فرار می‌کند. بعد از بچه‌های ۲۱ ماهه خواستند بین دو گزینه انتخاب کنند، یکی بین دادن جایزه به یکی از دو عروسک، و دومی بین گرفتن جایزه از یکی از آن‌ها برای دادن آدم خوبه، و برای گرفتن آدم بده را انتخاب کردند.

ولی اشکال تحقیق این بود که کودک مجبور بود بین دو گزینه انتخاب کند و لذا معلوم نیست که آیا خودش تمایلی برای پاداش یا مجازات دارد. و نیز لزوم سن بالاتر برای تحقیق، امکان یادگیری پاداش و مجازات را بیشتر می‌کرد. بنابراین در تحقیقی دیگر بر بچه‌های پنج و هشت ماهه، آدم خوبه یا بده در دو حالت جعبه را در داستانی دیگر به کار بردند. یکی از این‌ها باز توپ را به طرف دو عروسک نو قل می‌دهد و باز عروسک نو بازمی‌گرداند یا برمی‌دارد. پنج ماهه‌ها آدم خوبه دوم را نسبت به هر دوی آدم خوبه اول و آدم بده اول ترجیح می‌دادند. ولی هشت ماهه‌ها آدم

ندیده بودند، جفت شدند. آن‌ها در برابر دستگامی مخصوص قرار گرفتند که دو بشقاب آبنبات را جلوی بچه‌ها می‌برد. یکی از بچه‌ها به اهرمی دسترسی داشت که یا به هر یک از بچه‌ها بشقاب می‌داد یا محتویات بشقاب‌ها را خالی می‌کرد. وقتی آبنبات در هر بشقاب برابر بود، بچه‌ها تقریباً هیچ‌گاه بشقاب را خالی نکردند. باز آن‌ها تقریباً هیچ‌گاه وقتی که تقسیم به نفع آن‌ها بود، بشقاب را خالی نکردند. هرچند برخی هشت‌ساله‌ها این کار را انجام دادند. اما وقتی تقسیم به نفع دیگری بود، بچه‌های تمام سنین اغلب هر دو بشقاب را خالی می‌کردند. آن‌ها ترجیح دادند چیزی نگیرند تا این‌که بچه غریبه‌ای، بیشتر از آن‌ها بگیرد (P. R. Blake and K. McAuliffe. 2011. "I Had So Much It Didn't Seem Fair": Eight-Year-Olds Reject Two Forms of Inequity." *Cognition*, 120, 215-224).

شواهد دیگر به نفع طبیعت بدخواه بچه‌ها از تحقیقات خود بلوم است. در یک تحقیق به بچه‌های بین پنج و ده ساله چند جور گزینه داده شد که ژتون‌هایی را که بعداً با اسباب‌بازی تعویض می‌شدند، با بچه‌های دیگر که هیچ‌گاه نمی‌بینند، تقسیم کنند. وقتی به هر بچه یک یا دو ژتون می‌رسید، بچه‌ها گزینه دوم را انتخاب می‌کردند. ولی مقایسه اجتماعی هم مهم بود. مانند انتخاب بین این دو گزینه: انتخاب کننده یک ژتون بگیرد و بچه دیگر هم یکی، در برابر اینکه انتخاب کننده دو تا و بچه دیگر سه تا بگیرد. به نظر گزینه دوم بهتر است چون هر دو بیشتر می‌گیرند. اما کمتر گرفتن برای بچه‌ها نامطلوب بود و اغلب گزینه ۱/۱ را انتخاب کردند. یا یک گزینه این بود که هر یک دو تا می‌گرفت در برابر گزینه دوم که انتخاب کننده یکی می‌گرفت و دیگری هیچی. گزینه ۲/۲ به صورت غیر مقایسه‌ای برای هر دو طرف بهتر بود، ولی مزیت ۱/۰ این بود که انتخاب کننده نسبتاً بیشتر می‌گرفت. بچه‌های بزرگ‌تر گزینه ۲/۲ را ولی پنج و شش ساله‌ها گزینه ۱/۰ را ترجیح دادند (Mark Sheskin, Paul Bloom, and Karen Wynn. 2014. "Anti-equality: Social comparison in young children." *Cognition*, (Ibid., pp. 80-82) (130, 152-156).

بلوم چند تحقیق بر کودکان از این جهت را می‌آورد. از جمله اینکه نوزادان حتی دقایقی پس از تولد، شنیدن زبان مادری‌شان مانند روسی، فرانسوی و انگلیسی را ترجیح می‌دهند (F. Ramus, 2002. "Language Discrimination by Newborns: Teasing Apart Phonotactic, Rhythmic, and Intonational Cues." *Annual Review of Language Acquisition*, 2, 85-115). و اینکه کودکان ده ماهه در بوستون و پاریس از

همزبانان اسباب‌بازی گرفتند (Kinzler, E. Dupoux, and K. D. E. S. Spelke, 2007. "The Native Language of Social Cognition." *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 104, 12577-12580).

ولی زبان برای تقسیم افراد به خودی و غیر خودی لازم نیست. تحقیقات روان‌شناختی که مشهورترین آن‌ها از مظفر شریف (William R. Muzafer Sherif, O. J. Harvey, B. Jack White Hood, and Carolyn W. Sherif, 1961. *Intergroup Conflict and The Robbers Cave Experiment*. University of Cooperation Oklahoma Book Exchange. H. Tajfel, M. G.) و هنری تاجفل (R. P. Bundy, and C. Flament, 1971. "Social Categorization, Billig and Intergroup Behaviour." *European Journal of Social Psychology*, 1, 149-178. است نشان داده که انسان‌ها با

حداقلی از ملاک‌ها، حتی انداختن سکه، افراد را به دو دسته تقسیم می‌کنند (Smith, B. Mullen, R. Brown, and C) 1992. "Ingroup Bias as a Function of Salience, Relevance, and Status: An Integration." *European Journal of Social Psychology*, 22, 103-122. کودکان هم از این قاعده مستثنی نیستند. در

تحقیقاتی رنگ پیراهن کافی بود، ولو با انداختن سکه رنگ پیراهن هر کودک مشخص می‌شد (M. Patterson and R. S. M) Bigler, 2006. "Preschool Children's Attention to Environmental Messages About Groups: Social Categorization and the Origins of Intergroup Bias." *Child Development*, 77, 847-860; (Ibid., pp. 103-118).

تحقیقات و نظریات بلوم خیلی خوب جنبه‌ی مهمی از نقش تکامل در اخلاق را نشان می‌دهد: ویژگی‌های ذهنی شگفت‌انگیزی که نوزادان و کودکان بدون یادگیری دارند. به نظر بدون تکامل هیچ تبیین علمی دیگری برای این‌ها نداریم. و شهوداً اخلاقی هم به نظر می‌آیند. اما چنانکه در نقد هایت آوردم «اخلاقی» دانستن سازش‌ها و محصول فرعی‌ای که بلوم آورده به نظر قابل قبول نیست.

بدۀ دوم نسبت به آدم بدۀ اول را بر آدم خوبۀ دوم نسبت به آدم بدۀ اول ترجیح دادند. بنابراین بین پنج و هشت ماهگی ترجیح مجازات عادلانه شروع می‌شود (J. K. Hamlin, K. Bloom, and N. Mahajan, 2011. "How Infants and Toddlers React to Antisocial Others." *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 108, 19931-19936. (Ibid., pp. 96-99).

بلوم درباره‌ی اخلاقیات نسبت به بیگانگان می‌گوید واکنش طبیعی ما نسبت به آن‌ها مهربانی نیست. بلکه ترس و نفرت و ... است. و از این جهت شبیه نخست‌های دیگر هستیم Jane Goodall, 1986. *The Chimpanzees of Gombe: Patterns of Behavior*. Harvard University Press. نوزدان تقریباً بلافاصله

بین افراد آشنا و غریبه تفکیک می‌گذارند. آن‌ها ترجیح می‌دهند که به صورت مادرشان نگاه کنند تا صورتی غریبه؛ آن‌ها بوی مادرشان و صدای او را ترجیح می‌دهند (T. M. Field, D. Cohen, R. Garcia, and R. Greenberg, 1984. "Mother-Stranger Face Discrimination by the Newborn." *Infant Behavior and Development*, 7, 19-25; and Development, 7, 19-25; بچه‌ها مردم آشنا را هم ترجیح

می‌دهند مانند سفید، سیاه و چینی (D. J. Kelly, P. C. Quinn, A. M. Slater, K. Lee, A. Gibson, M. Smith, L. Ge, and O. Pascalis, 2005). "Three-Month-Olds, but Not Newborns, Prefer Own-Race Faces." *Developmental Science*, 8, 31-36;

بلوم معتقد است این خصوصیت مورد انتخاب طبیعی مستقیم قرار نگرفته، بلکه محصول فرعی ائتلاف (coalition)

است (R. Kurzban, J. Tooby, and L. Cosmides, 2001. "Can Race Be Erased? Coalitional Computation and Social Categorization." *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 98, 15387-15392). انسان‌ها مانند بسیاری از نخست‌های زندگی گروهی دارند که گاهی با هم نزاع می‌کنند. لذا تقسیم افراد به خودی و غیر خودی مفید خواهد بود.

او برای دفاع از این نظر به ویژه زبان را مبنا قرار می‌دهد. شواهد نشان می‌دهند که برای بچه‌ها رنگ پوست یا خصوصیت جسمانی دیگر مهم نیست بلکه زبان اهمیت دارد. زبان از دیگر خصوصیات جسمانی عضویت گروه را بهتر نشان می‌دهد چون اگر گروه فرد تغییر کند، زبان او تغییر می‌کند اما نه خصوصیات جسمانی دیگرش.

اساس بد خواهد بود. یا هیجاناتی مانند عصبانیت هم نااخلاقی هستند.

نتیجه‌گیری

با نظریه تکامل به ویژه انتخاب طبیعی تا حدی می‌توان اخلاق انسان‌ها را تبیین کرد. برای نمونه روابط اخلاقی انسان با خودش مانند ظاهرسازی در اثر انتخاب فرد، روابط اخلاقی با خویشاوندان مانند رسیدگی والدین به ویژه مادر به فرزند در اثر انتخاب خویشاوند، روابط با بیگانگان مانند کار جمعی در اثر جبران، روابط با گروهی‌ها و بیرون‌گروهی‌ها مانند بیشتر دادن امکانات به درونی‌ها تا بیرونی‌ها در اثر انتخاب گروه، و روابط در مراتب مانند تسلیم یا آزادی در اثر انتخاب فرد. شرط وراثت در انتخاب طبیعی زمینه را فراهم می‌کند تا علل مؤثر بر اخلاق فطری شوند. در نتیجه در نوزادان و کودکان بدون یادگیری عمل کنند. اما این علل جبرگرایانه (deterministic) نیستند و مثلاً فرهنگ می‌تواند بر نحوه عمل آن‌ها اثر گذارد. ولی چون انتخاب طبیعی نااخلاقی است از تمام این‌ها هم می‌توان در کسب فضایل اخلاقی استفاده کرد و هم در کسب رذایل اخلاقی. و نیز امور روانی دیگری که به لحاظ تکاملی فطری‌اند و در نگاه اول اخلاقی نیستند ولی می‌توان با استفاده از آن‌ها فضائل یا رذایل را کسب کرد، اخلاقی‌اند. بنابراین به این معنا «اخلاق» معلول تکامل فطری نیست.

اشکال اصلی در هایت این بود که انتخاب طبیعی نااخلاقی است و معلول‌های مستقیم آن یعنی سازش‌ها هم نااخلاقی هستند. یعنی هم نقش علی در کسب فضایل اخلاقی و هم در کسب رذایل می‌توانند داشته باشند. همین اشکال به بلوم هم وارد است. خود او تصریح می‌کند که انتخاب طبیعی نااخلاقی است (Ibid., p. 16). این امور بدون وارد کردن مقدمه‌ای دیگر که نقش علی آن‌ها در کسب فضایل و رذایل است، به خودی خود «اخلاقی» نیستند. و اگر این مقدمه اضافه شود بسیاری امور دیگر در نوزادان و کودکان که آموخته نمی‌شوند و به این معنا فطری هستند، اخلاقی می‌شوند. برای مثال ادراکات حسی ما مانند شنوایی و بینایی بدون یادگیری وجود دارند. و می‌توان از آن‌ها در کسب فضایل یا رذایل اخلاقی استفاده کرد. بنابراین اخلاقی و فطری هستند.

بر این اساس دلایلی هم که بلوم برای اخلاقی شمردن حس اخلاقی آورد (که در زمینه‌های دیگر هم آورده است) قابل نقد است. او خودخواهی و مصلحت شخصی را در برابر اخلاقی قرار می‌دهد. یعنی اگر بتوان نشان داد که حس اخلاقی کودکان معلول خودخواهی آن‌هاست، اخلاقی نیست. اما حتی اگر چنین باشد، ولی بعد بتوان با چنین حسی، فضایل یا رذایل کسب کرد، همان حس اخلاقی خواهد بود. یا «آدم‌بد» در تکامل و تحقیقات بلوم کسی است که به ضرر دیگران عمل می‌کند. ولی فرض کنید که این دیگران واقعاً آدم بد باشند، آنگاه مثلاً اگر پلیس یا دستگاه قضایی چیزی را از آن‌ها بگیرد، بر این

منابع

- 1- Baum, David A., and Stacey D. Smith. 2013. *Tree Thinking: An Introduction to Phylogenetic Biology*. Roberts and Company Publishers.
- 2- Bloom, P. 2012. "Moral nativism and moral psychology." In M. Mikulincer and P. R. Shaver (Eds.), *The social psychology of morality: Exploring the causes of good and evil* American Psychological Association, pp. 71-89.
- 3- -----, 2013. *Just Babies: The Origins of Good and Evil*. The Crown Publishing Group.
- 4- -----, 2016. *Against Empathy: The Case for Rational Compassion*. Ecco
- 5- Boyd, R., and P. J. Richerson. 1985. *Culture and the Evolutionary Process*. University of Chicago Press.
- 6- Daly, M. and M. Wilson. 1988. *Homicide*. Aldine.
- 7- de Waal, Frans. 1996. *Good Natured: The Origins of Right and Wrong in Humans and Other Animals*. Harvard University Press.
- 8- Griffiths, P. E. 2002. "What is Innateness?" *The Monist*, 85 (1), 70-85.

- 9- Haidt, Jonathan. 2006. *The Happiness Hypothesis: Finding Modern Truth in Ancient Wisdom*. Basic Books.
- 10- -----, 2012. *The Righteous Mind: Why Good People Are Divided by Politics and Religion*. Pantheon.
- 11- ----- and J. Graham. 2007. "When morality opposes justice: Conservatives have moral intuitions that liberals may not recognize." *Social Justice Research*, 20.
- 12- ----- and C. Joseph. 2004. "Intuitive ethics: How innately prepared intuitions generate culturally variable virtues." *Daedalus*, Fall, 55-66.
- 13- -----, 2008. "The Moral Mind: How Five Sets of Innate Intuitions Guide the Development of Many Culture-Specific Virtues, and Perhaps Even Modules." In Peter Carruthers, Stephen Laurence, and Stephen Stich (Eds.). *The Innate Mind, Volume 3, Foundations and the Future*. Oxford University Press.
- 14- Hamilton, W. D. 1964. "The Genetical Evolution of Social Behavior." I and II, *Journal of Theoretical Biology*, 7, 1-16 and 17-52.
- 15- Hauser, M. D. 2007. *Moral Minds: The Nature of Right and Wrong*. Harper Perennial.
- 16- Hinde, Robert A. 2002. *Why Good is Good: The Sources of Morality*. Routledge.
- 17- Joyce, R. 2006. *The Evolution of Morality*. MIT Press.
- 18- Kitcher, Philip. 2011. *The Ethical Project*. Harvard University Press.
- 19- Krogh, David. 2013. *Biology: A Guide to the Natural World*. Pearson Benjamin Cummings, 5th edition.
- 20- Lewontin, R. C. 1985. "Adaptation." In R. Levins and R. C. Lewontin (Eds.). *The Dialectical Biologist*. Harvard University Press.
- 21- Moore, G. E. 1903. *Principia Ethica*. Cambridge University Press.
- 22- Okasha, Samir. 2006. *Evolution and the Levels of Selection*. Oxford University Press.
- 23- Prinz, Jesse J. 2007. "Is Morality Innate?" In W. Sinnott-Armstrong (Ed.). *Moral Psychology*, vol. 1: *Evolution of Morals*. MIT Press.
- 24- Schloss, Jeffrey P. 2014. "Darwinian Explanations of Morality: Accounting for the Normal but not the Normative." In Hilary Putnam, Susan Neiman, and Jeffrey P. Schloss (Eds.). *Understanding Moral Sentiments: Darwinian Perspectives*. Transaction Publishers.
- 25- Sober, E. 1984. *The Nature of Selection: Evolutionary Theory in Philosophical Focus*. Bradford/MIT Press; 1993. University of Chicago Press, 2nd edition.
- 26- -----, 1993. *Philosophy of Biology*. Oxford University Press, 2nd edition.
- 27- -----, 2008. *Evidence and Evolution*. Cambridge University Press.
- 28- ----- and D. S. Wilson. 1998. *Unto others: the evolution and psychology of unselfish behavior*. Harvard University Press.
- 29- Trivers, R. L. 1971. "The Evolution of Reciprocal Altruism." *Quarterly Review of Biology*, 46, 35-57.
- 30- Weiss M. C., M. Preiner, J. C. Xavier, V. Zimorski, and W. F. Martin. 2018. "The last universal common ancestor between ancient Earth chemistry and the onset of genetics." *PLoS Genet*, 14 (8), e1007518.

Evolution and Moral Nativism

Miandari H.

Science Studies, Iranian Institute of Philosophy, Tehran, I.R. of Iran

Abstract

Evolutionary theory consists of two main thesis: common descent and natural selection. Evolutionary theory and especially natural selection have been used by some scholars of different scientific and philosophical disciplines to explain human morality. The main division between these theories is between those which consider morality as adaptation and those which consider morality as byproduct. Some of these theories contain an element of innateness of morality. Two such theories by two psychologists Haidt and Bloom are examined. Haidt explains six kinds of moral virtues by six moral modules that are adaptations. Bloom argues for five areas of evolutionary moral innateness in children. The main objection I raise is that natural selection and its effects are nonmoral and they can be used for acquiring both moral virtues and vices. Some other evolutionarily innate psychological properties that are not moral in these theories also can be used to develop moral virtues or vices. In this sense evolutionary moral nativism is false.

Key words: morality, innateness, natural selection, adaptation, byproduct.